

# پنجره‌ای به جهان

ادوارد سعید  
مترجم: مهرداد میردامادی

ادوارد سعید یکی از پیشنهادگران نقد ادبی در بیست و پنج سال آخر قرن بیستم، در ۶۷ سالگی چشم از جهان فرو بست. وی استاد ادبیات انگلیسی و ادبیات تطبیقی در دانشگاه کلمبیای نیویورک بود و به عنوان نماینده‌ی شاخص پسا ساختارگرایی چپ در امریکا توجه گسترده‌ای را به خود جلب کرد. شرق شناسی (۱۹۷۸) اثرگذارترین کتاب اوست که به واسطه‌ی یاری رساندن به تغییر و دگرگونی در سوگیری چندین رشته‌ی علمی از طریق نشان دادن پیوند نامیمون سنت روشنگری و استعمارگری، اعتباری در خور به دست آورد.

از ادوارد سعید، تاکنون کتاب‌های زیر به فارسی ترجمه شده

است:

۱- شرق شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ (چاپ مجدد در سال ۱۳۷۷)

۲- اسلام رسانه‌ها، ترجمه اکبر افسری، توس، ۱۳۷۶

۳- جهان متن و منتقد و گفتگویی با نویسنده، ترجمه اکبر افسری، توس، ۱۳۷۷

۴- نقش روشنفکر، ترجمه حمید عضدانلو، آموزش، ۱۳۷۷ (چاپ مجدد در سال ۱۳۸۰ توسط نشر نی)

۵- پوشش خبری اسلام در غرب، ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸

۶- فراتر از واپسین آسمان: زندگی مردم فلسطین، ترجمه حامد شهیدیان، بعثت، ۱۳۷۷، (تجدید چاپ در سال ۱۳۸۲ توسط نشر هرمس)

۷- بی در کجا (خاطرات ادوارد سعید)، مترجم علی اصغر بهرامی، ویستار، ۱۳۸۲

۸- فرهنگ و امپریالیسم: بررسی فرهنگی سیاست امپراتوری، ترجمه اکبر افسری، توس و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، ۱۳۸۲

۹- نشانه‌های روشنفکران، ترجمه محمدافتخاری، نشر آگه، ۱۳۸۲  
بیست و پنج سال پس از انتشار شرق شناسی، ادوارد سعید در مقدمه‌ای که بر چاپ جدید این کتاب نوشت اظهار داشت که امروز درک و شناختی انسان باور بیش از هر زمان دیگر ضرورت پیدا کرده است. این مقاله برگرفته از مقدمه‌ی سعید بر چاپ جدید شرق شناسی است.

Orientalism  
Western conceptions  
of the orient

Edward w.said

Orientalism: Western conceptions of the orient  
Edward w.said  
Penguin Modern Classics Non-fiction  
2003

## تصور جوانان نسل کنونی

از متن شناسی

رشته‌ای است غیرقابل تحمل

مربوط به متون قدیمی و کتاب‌های کمیاب،

اما به واقع متن شناسی پایه‌ای ترین

و خلاقانه ترین هنر تفسیر گرایانه است؛

نمونه‌ی تحسین برانگیز متن شناسی

برای من توجه گوته به اسلام به طور عام

و به شاعر صوفی قرن ۱۴ میلادی ایران،

یعنی حافظ به طور خاص است

زمانی که وی در طول جنگ و در تبعید در استانبول به سر می برد و به تدریس زبان های رومیایی مشغول بود، نوشته شد، اما در ۱۹۴۶ در برن به چاپ رسید. این کتاب گواهی بود بر چندگونگی و فردیت واقعیت که در ادبیات غرب از هومر تا ویرجینیا وولف، ترسیم شده است. اما با خواندن مقاله ی ۱۹۵۱ این گونه احساس می شود که برای اوئرباخ نوشتن کتاب استثنایی اش در حکم مرثیه ای بود برای آن دوره که متون جزئی و مشخص، متن شناسانه، از روی حساسیت و با شمی درونی، با استفاده از دانش و احاطه به چندین زبان، خوانده می شد تا آن نوع درکی که گوته مبلغ آن در فهم ادبیات اسلامی بود تامین شود.

دانشی سازنده نسبت به زبان ها و تاریخ ضروری بود، اما این دانش هیچگاه کفایت گردآوری مکانیکی داده ها را نمی کرد، که روش مناسبی بود برای فهم آنچه نویسنده ای، به طور مثال مانند دانته، در پی آن بود. نیاز اصلی برای درک متن شناختی ای که اوئرباخ و اسلافش از آن صحبت کرده و سعی در اعمال آن داشتند، این بود که خواننده از منظر نویسنده و زمان یک متن نوشتاری، همدلانه و درون نگرانه وارد حیات متن شود. به جای خصومت با زمانی دیگر و فرهنگی متفاوت و جدامانگی از آن، متن شناسی، آن گونه که در ادبیات جهانی به کار می رفت، دربرگیرنده ی یک روح عمیق انسان گرایانه بود که با سخاوت و اگر مجاز باشم که از این کلمه استفاده کنم، با مهمان نوازی به کار گرفته می شد. از این رو ذهن تفسیرگر فعالانه در خود جایی برای یک "دیگری" خارجی باز می کرد. و این جای باز کردن برای آثاری که در غیر این صورت، بیگانه، گنگ و مبهم بودند، مهم ترین جنبه ی کار تفسیرگر است.

روشن است که تمامی این ایده توسط ناسیونال سوسیالیسم تحلیل رفت و نابود شد. پس از جنگ، اوئرباخ غمگانه متوجه یکسان سازی ایده ها، و تخصصی تر شدن بیشتر و بیشتر دانش شد که فرصت برای آن نوع کار جستجوگرایانه و پیوسته پرسش گرانه ی متن شناسی را که او

خویش محبوس ساخته است، و بدین ترتیب میدان های مبارزه را گسترده تر سازم. آنچه را در پی به انجام رساندن آن هستم "انسان گرایی" نامیده ام، هرچند منتقدان باریک بین پُست مدرن با تحقیر این اصطلاح را رد کرده اند. منظور من از انسان گرایی در وهله ی اول تلاش برای از بین بردن به تعبیر بلیک "غل و زنجیر ساخته ی ذهن"، است تا بتوان به نحوی عقلایی و تاریخی ذهن را برای درک بازاندیشانه به کار گرفت. علاوه بر این انسان گرایی به واسطه ی یک حس ناشی از اجتماع دیگر روایتگران، دیگر جوامع و دوران ها زنده نگه داشته می شود: از این رو به عبارت دقیق تر چیزی به اسم انسان گرایی منزوی وجود ندارد.

بنابراین درست است که بگوییم هر حوزه به حوزه های دیگر مرتبط است، و این که هر چیز در جهان ماست هیچ گاه منزوی نبوده و فارغ از تاثیرات بیرونی نیست. باید موارد بی عدالتی و درد و رنج را در بافتی تاریخی، فرهنگی که در واقعیت اجتماعی-اقتصادی واقع شده است بیان کرد. در طول ۳۵ سال گذشته بخش اعظمی از زندگی خود را صرف دفاع از حق خود مختاری فلسطینی ها کرده ام، اما در عین حال تلاش کرده ام که این کار را با توجه کامل به واقعیت یهودیان و آزار و اذیت و قوم کشی که از سر گذرانده اند، به انجام برسانم. آنچه در درجه ی اول اهمیت قرار دارد آن است که مبارزه برای برابری در فلسطین/اسرائیل باید به سمت هدفی انسانی، یعنی نه سرکوب و محرومیت که همزیستی، راهبری شود.

من انسان گرایی هستم که رشته ام ادبیات است، چهل سال پیش از این در رشته ی ادبیات تطبیقی تحصیل کردم که ایده ی اصلی آن به اواخر قرن ۱۸ و اوائل قرن ۱۹ باز می گردد. باید در اینجا به سهم فوق العاده مبتکرانه ی جوانی باتیستا ویکو، فیلسوف و متن شناس عصر ناپلئون اشاره کنم که ایده هایش مقدم بر نظرات متفکران آلمانی نظیر هردر و وولف بود، که در پی اینان در نظرات گوته، هومبولت، دیلتی، نیچه، گادامر، و نهایتاً متن شناسان رومیایی بزرگ قرن ۲۰ یعنی اربیش اوئرباخ، لئو اسپیتزر، و ارنست روبرت کورتیوس، منعکس گردید.

تصور جوانان نسل کنونی از متن شناسی رشته ای است غیرقابل تحمل مربوط به متون قدیمی و کتاب های کمیاب، اما به واقع متن شناسی پایه‌ای ترین و خلاقانه ترین هنر تفسیرگرایانه است. نمونه ی تحسین برانگیز متن شناسی برای من توجه گوته به اسلام به طور عام و به شاعر صوفی قرن ۱۴ میلادی ایران، یعنی حافظ به طور خاص است، دل بستگی شدیدی که به تدوین دیوان شرقی انجامید، و سپس او را به ایده ی ادبیات جهان سوق داد که مطالعه ی متون ادبی جهان به مثابه یک کل سمفونیک بود. ایده ی ادبیات جهان را می توان در حکم توجه به فردیت هر متن بدون امحاء نظر نسبت به کل درک کرد.

طرفه آنکه این درک از ایده ی گوته خلاف روند جهانی شدن دنیای امروز است که به نوعی یکسان سازی و همگنی می انجامد، و افکار صورت بندی شده ی گوته از آن اجتناب می کرد. اوئرباخ در مقاله ای که در ۱۹۵۱ با عنوان "متن شناسی ادبیات جهانی" نوشت دقیقاً به همین نکته اشاره کرده است. اثر بزرگ وی "تقلیدگری" است که هرچند در

است که جنگی امپریالیستی توسط گروه کوچکی از مقامات غیر منتخب ایالات متحده بر علیه یک دیکتاتوری زوال یافته ی جهان سومی بر مبنای ایدئولوژیک به راه بیفتد، و هر چند دلیل آن سلطه ی جهانی، مراقبت از امنیت و منابع کمیاب باشد، اما شرق شناسانی که به اندیشمند بودن خود خیانت کرده اند، نیت اصلی جنگ را پوشیده بدارند، آن را تسریع کرده و توجیهش کنند.

اصلی ترین افراد مؤثر بر وزارت دفاع جرج بوش و شورای امنیت ملی کسانی بوده اند مانند برنارد لوئیس و فؤاد عجمی، به عنوان متخصصین در امور اعراب و جهان اسلام. این افراد به بازهای آمریکایی کمک کردند تا به پدیده های دور از ذهنی مانند افکار اعراب و زوال صدها ساله ی اسلام بیندیشند، از آن رو که این تنها قدرت امریکا است که توان تغییر مسیر در افکار را دارد. امروز کتاب فروشی های امریکا مملو از متون طولانی و ملال آور بی شرمانه ای است که بر خود عناوین غلاظ و شدادی در مورد اسلام و ترور، تهدید اعراب، و خطر اسلام دارند. همگی این کتاب ها توسط جدلکاران سیاسی نوشته شده اند که وانمود می کنند آگاهی بی غرضانه ی خود را از متخصصانی دریافت داشته اند که به قلب این مردمان عجیب شرقی نفوذ کرده اند. سی ان ان و فاکس، به علاوه ی هزاران ایستگاه رادیوی دست راستی و مسیحی، تعداد بی شماری از روزنامه های جنجالی و حتی مجلات کم مایه همان حکایت های اثبات ناپذیر و تعمیم دهی های گسترده را بازیابی کرده اند تا "امریکا" را بر علیه اهریمن خارجی بشوراند.

با داشتن شناختی سازمان یافته از مردمان دیاری که مانند "ما" نیستند و بر ارزش های "ما" صحه نمی گذارند. همان ایده ی اصلی در جزم اندیشی شرق شناسی سنتی - جنگی واقع نمی شد. مشاوران

امریکایی پنتاگون و کاخ سفید از همان کلیشه ها، از همان پندارهای قالبی توهین آمیز، از همان توجیحات قدرت و خشونت استفاده می کنند که اندیشمندان مدافع تهاجم هلند به مالزی و اندونزی، طرفدار اقدامات ارتش بریتانیا در هند، بین النهرین، مصر و غرب افریقا، پشتیبانان ارتش فرانسه در هندوچین و شمال افریقا، از آن بهره می بردند ( اینان به سان همخوانان، یک صدا می گویند که قدرت تنها زبانی است که فهمیده می شود). این اندیشمندان اکنون در عراق با خیل پیمانکاران خصوصی و سوداگران حریص که همه چیز از نوشتن کتاب های درسی و قانون اساسی، تا بازسازی حیات سیاسی و صنایع نفت به آنان واگذار شده، همراه شده اند.

هر امپراتوری ای در گفتمان رسمی خود اظهار می دارد که مانند دیگر امپراتوری ها نیست، اینکه شرایطش خاص است، اینکه ماموریتش روشنگری، متمدن ساختن، بازگرداندن نظم و دموکراسی است، و اینکه از زور تنها به عنوان آخرین راه استفاده خواهد کرد. و تازه غم انگیزتر آنکه همیشه همخوانی روشنفکران موافق شنیده می شود که با زبانی آرامش بخش از امپراتوری های نوع دوست و مهربان سخن می گویند. بیست و پنج سال پس از اولین انتشارش، شرق شناسی باز این پرسش را مطرح می سازد که آیا امپریالیسم مدرن هیچگاه به پایان خود رسید، یا آنکه دو قرن پس از ورود ناپلئون به مصر همچنان در مشرق زمین به حیات خود ادامه می دهد. به اعراب و مسلمانان گفته می شود که قربانی شناسی و پرداختن به تاراج و ویرانی که گریبانگیر شان شده، ظفره رفتن از زیر بار مسئولیت شان در زمان حال است. اگر چنین شود شرق شناس مدرن می گوید؛ قصور کرده اید، به بیراهه رفته اید. هرچند و. س. نی پل در تلاش خود در عرصه ی ادبیات عنوان می دارد که قربانیان امپراتوری در حالی که کشورشان رو به قهقهه راست جز شیون و زاری کاری انجام نمی دهند، اما این گونه تامل بر تجاوز امپریالیستی سطحی است، رویارویی منفعلانه ای است با سال هایی که از خلال آن نظام امپراتوری راه و رسم خود را در زندگی ملت هایی چون فلسطینی ها، کنگویی ها، الجزایری ها یا عراقی ها دنبال می کند.

به مسیری فکر کنید که آغاز آن ناپلئون است، با پیدایش مطالعات شرق شناسی و تصرف شمال افریقا ادامه پیدا کرده، با ادامه ی همین روند در ویتنام، در مصر، در فلسطین و در تمام دوران قرن بیستم، در جنگ برای نفت و کنترل راهبردی خلیج فارس، در عراق، سوریه، فلسطین و افغانستان تداوم یافته است. سپس به پیدایش ملی گرایی ضد - استعمارگری، و در طول زمان کوتاه استقلال آزادی خواهانه ی کشورها به عصر کودتاها، شورش ها، جنگ های داخلی، تحجر مذهبی، جنگ های بی منطق، و سببیت سازش ناپذیر بر علیه آخرین بازمانده های "بومی"، بیندیشید. هر کدام از این مراحل و دوران ها شناختی تحریف شده از "دیگری"، تصوراتی تقلیل گرایانه، و جدلگری خاص خود را به وجود آورده است.

ایده ی من در شرق شناسی آن بود که با سنجشگری انسان گرایانه، توالی طولانی تری از تفکر و تحلیل را عرضه کنم تا جایگزین فوران های کوتاه مدت جدلی شود، همان خشم تفکر ستیزی که ما را در

**هنوز مهارت های تفسیر عقلانی**  
**که میراث آموزه ی انسان گرایانه است،**  
**به عنوان یک روال فعال گفتمان عقلانی سکولار**  
**و نه به مثابه وفاداری عاطفی ای که ما را به بازگشت**  
**به ارزش های سنتی و دنیای قدیم سفارش می کند،**  
**در دسترس ماست**

**منطقه**  
**در ورطه ی یک ضد امریکازدگی سهل الوصول**  
**فروغلتیده و درک ناچیزی از ایالات متحده**  
**به عنوان یک جامعه وجود دارد**

## Circuit of Mass Communication

- Circuit of Mass Communication
- D. Miller, J. Kitzinger, K. Williams and P. Beharrell
- Thousand Oaks, CA and New Delhi: Sage
- 1998, 256 pp.

میلر و دیگران، از گروه رسانه‌های گلاسکو، مطالعه‌ای موردی در این باره که چگونه رسانه‌ها، سیاست حکومت و نگرش‌های عمومی از سال ۱۹۸۶ م. تا ۱۹۹۲ م. در بریتانیا تکوین یافته است، ارائه می‌دهند. این مطالعه در واقع یک گزارش روایی سودمند خواهد بود، به‌ویژه که تضادها و اختلافاتی را در مورد ترویج بهداشت و در مورد شیوه‌ی ارائه‌ی گزارش‌ها در رسانه‌ها مطرح می‌کند. بخش مربوط به نگرش‌های عمومی مبتنی است بر مباحثات گروه کانونی<sup>۱</sup> که به سختی می‌توان با آن همسو شد، هرچند چنین به ذهن متبادر می‌کند که رسانه‌ها در میان عوامل دیگر تنها یکی از عوامل تاثیرگذار بر نگرش‌ها و تعصب‌هاست. این کتاب تحقیق و مطالعه‌ای سودمند است، اگرچه این امر امکان‌پذیر بود که در مورد مخاطبان رسانه‌ها و اثرات مبارزات، داده‌های قوی‌تری ارائه شود. همچنین بهتر بود که نویسندگان به جای اتکا بر دیدگاه‌های کارمندان دولت، به طور مستقیم با سیاست‌مدارانی مصاحبه می‌کردند که در جریان امور قرار دارند. در مورد تأثیر مثبت بنیاد ترنس هیگینزتر است در تاثیرگذاری بر پوشش رسانه‌ها به خوبی بحث می‌شود. دولت منحصر بود به پیام‌های آن و کیفیت بحث به شدت تحت تأثیر سایر افراد جامعه قرار داشت. درس‌هایی که از این کتاب می‌گیریم گویای این مطلب است که به نظر می‌رسد فرآیند متقاعد کردن به جای این که صرفاً بر فعالیت‌های تبلیغی از بالا به پایین متکی باشد، منوط است به شناسایی منابع کلیدی تأثیرگذار.

### پی‌نوشت:

- ۱ - گروه کانونی یکی از روش‌های تحقیق است که براساس آن مصاحبه‌های کیفی عمیقی با تعداد کمی از افراد که به دقت انتخاب شده‌اند، انجام می‌شود.

علی علی‌آبادی

هر امپراتوری‌ای در گفتمان رسمی خود اظهار می‌دارد که مانند دیگر امپراتوری‌ها نیست، اینکه شرایطش خاص است، اینکه مأموریتش روشن‌نگری، متمدن ساختن، بازگرداندن نظم و دموکراسی است، و اینکه از زور تنها به عنوان آخرین راه استفاده خواهد کرد و تازه غم‌انگیزتر آنکه همیشه همخوانی روشنفکران موافق شنیده می‌شود که بازبانی آرامش بخش از امپراتوری‌های نوع دوست و مهربان سخن می‌گویند

تعارض وحشتناکی که افراد را تحت عناوین یکسان ساز "امریکا"، "غرب" یا "اسلام" به دور یکدیگر جمع می‌کند و هویتی جمعی برای تعداد بیشماری از افراد که به واقع با این عناوین همخوانی ندارند، ایجاد می‌کند نمی‌تواند به عنوان تقسیم‌بندی موثر باقی بماند و باید با آن مقابله کرد. هنوز مهارت‌های تفسیر عقلانی که میراث آموزه‌ی انسان‌گرایانه است، به عنوان یک روال فعال گفتمان عقلانی سکولار و نه به مثابه وفاداری عاطفی‌ای که ما را به بازگشت به ارزش‌های سنتی و دنیای قدیم سفارش می‌کند، در دسترس ماست. دنیای سکولار دنیایی است تاریخی آن گونه که انسان‌ها آن را ساخته‌اند. تفکر نقاد به ما اجازه نمی‌دهد که به صف کسانی بپیوندم که قرار است با دشمنی پذیرفته شده بجنگند. به جای برخورد ساختگی تمدن‌ها، بهتر است بر روی همکاری فرهنگ‌هایی که با یکدیگر همپوشانی دارند، از یکدیگر وام می‌گیرند و با یکدیگر زندگی می‌کنند، متمرکز شویم. اما برای این در ک فراگیر، به زمان، شکیبایی و کند - و - کاو شکاکانه، که به واسطه‌ی اعتقاد به مجموعه‌ای از تفسیرگری‌ها مورد حمایت واقع شود، نیازمندیم که این خود در دنیایی که خواهان کنش و واکنش فوری است امری سخت و دشوار است.

انسان‌گرایی نه بر مبنای اقتدار و ایده‌های پذیرفته شده، که بر محوریت عاملیت فردیت انسانی و شهود شخصی بنا شده است. متن را باید مثل متن خواند، که آن گونه که من اصطلاح کرده‌ام به شیوه‌ای این جهانی تولید و بر مبنای آن زندگی شده است. اما این به هیچ وجه به معنای مستثنا کردن قدرت نیست، بلکه برعکس من تلاش کرده‌ام تا اشارات و پوسته‌های مرتبط به قدرت را در اسرارآمیزترین آثار نشان دهم. و نکته‌ی آخر و مهم‌ترین نکته آنکه انسان‌گرایی تنها، و من تا آنجا پیش خواهیم رفت که بگویم آخرین راه حلی است که در برابر رویه‌های غیرانسانی و ناعدالتی‌هایی که تاریخ انسان را زشت و کریه ساخته در اختیار داریم.

پیش از این ارائه داده بود، به تدریج از بین می برد؛ و دریغ که پس از مرگ اوئرباخ در ۱۹۵۷، واقعیت غم انگیز تر آن بود که ایده و عمل پژوهش انسان گرایانه، چه به لحاظ اهمیت و چه از نظر مجال انجام آن، تحلیل رفت. دانشجویان ما امروز به جای خواندن به معنای واقعی کلمه، به واسطه ی دانش گسسته ی موجود در اینترنت و رسانه های جمعی گیج و پریشان فکر شده اند. از همه بدتر آموزش است که به واسطه ی قشریّت های ملی گرایانه و دینی ای که رسانه ها با تکیه بر جنگ های الکترونیک که در دوردست ها در حال انجام است و به ظاهر یک نوع حس دقت ظریف را در بیننده بر می انگیزد، اموری احساسات برانگیز و غیرتاریخی را ترویج می کنند، اما به واقع کاری جز پنهان کردن آلام و خرابی هایی که تسلیحات مدرن به وجود می آورند، ندارند. در اهریمن نمایی دشمن ناشناخته ای که برچسب "تروریسم" بر روی آن، هدف کلی برانگیختن و خشمگین کردن مردم را برآورده می کند، تصاویر رسانه ها از دقت بیش از اندازه ای برخوردار اند و می توان از آنان در مواقع بحران و ناامنی، مانند آنچه در دوران پس از ۱۱ سپتامبر به وجود آورد، بهره برداری کرد.

به عنوان یک عرب و یک امریکایی باید از خوانندگان تقاضا کنم که نوع دیدگاه ساده شده در مورد جهان را که معدودی کارشناس غیرنظامی پنتاگون برای سیاست ایالات متحده در جهان عرب و جهان اسلام تدوین کرده اند کوچک بشمرده و کم اهمیت قلمداد نکنند. در این دیدگاه ترور، جنگ پیشگیرانه، و اقدام یک جانبه در تغییر رژیم - با پشتوانه ی عظیم ترین بودجه ی نظامی تاریخ - ایده های اصلی است که بی وقفه و

مشاوران امریکایی پنتاگون  
و کاخ سفید از همان کلیشه ها،  
از همان پندارهای قالبی توهین آمیز،  
از همان توجیحات قدرت و خشونت استفاده می کنند  
که اندیشمندان مدافع تهاجم هلند به مالزی و اندونزی،  
طرفدار اقدامات ارتش بریتانیا در هند،  
بین النهرین، مصر و غرب افریقا،  
پشتیبانان ارتش فرانسه در هند و چین و شمال افریقا،  
از آن بهره می بردند

به منظور تحلیل بردن اهمیت آن توسط رسانه هایی که نقش تولید به اصطلاح "متخصصان" را برای خود بر گزیده اند، به بحث گذاشته شده تا سیاست های کلی دولت را مورد تایید قرار دهند. تفکر، بحث، استدلالات عقلانی و اصول اخلاقی بر پایه ی برداشتی سکولار از انسان هایی که باید خود تاریخ خود را به وجود آورند جای خود را به نظرات انتزاعی جزئی گرایان مشهور امریکایی و غربی داده اند که بافت فرهنگی را نادیده گرفته و فرهنگ های دیگر را تحقیر می شمارند.

شاید بگوئید که کار من چیزی بیش از جدالی ستیزه جویانه بین تفسیر انسان گرایانه از یک سو و سیاست خارجی از طرف دیگر نیست، و اینکه در نهایت در جامعه ی تکنولوژیک مدرن که در کنار اینترنت و جت های جنگنده ی اف . ۱۶ قدرت بی سابقه ای را در اختیار دارد باید که متخصصان سیاسی - فناوری، کسانی مانند ریچارد پلر و دونالد رامسفلد، بر آن فرمان برانند. اما آنچه به واقع در این میان نادیده گرفته شده است وابستگی چندسویه و نزدیکی زیاد زندگی انسانی است، که نه می توان آن را به سطح یک راه حل کلیشه ای تقلیل داد و نه آنکه می توان از کنار آن به عنوان امری نامربوط گذشت.

این یک طرف این مجادله ی جهانی است. در کشورهای عرب و مسلمان وضعیت چندان بهتر نیست. همان گونه که رولا خُلف (سردبیر خاورمیانه ای روزنامه فایننشال تایمز) اظهار داشته منطقه در ورطه ی یک ضدامریکازدگی سهل الوصول فرو غلطیده و درک ناچیزی از ایالات متحده به عنوان یک جامعه وجود دارد. این دولت ها به دلیل آنکه قدرت تاثیرگذاری بر سیاست های ایالات متحده را که در قبال آنان در پیش گرفته ندارند، قدرت را برای سرکوب و کنترل ملت های خود به کار می برند، که نتیجه ی آن خشم، تنفر و ناسزاگویی از روی درماندگی است که هیچ ثمری در گشایش اجتماعی ندارد و این همه در جوامعی است که ناکامی و نومیدی، و نیز اسلام گرایی بر پایه ی آموزه های طوطی وار و محو و نابودی هر آنچه از آن دیگری بوده و به دانش سکولار مربوط می شود، جایگزین ایده های سکولار درباره ی تاریخ و توسعه انسانی شده است. محو تدریجی سنت شگفت انگیز اجتهاد اسلامی - فرایند کشف قوانین اسلامی با مراجعه به قرآن - یکی از مصائب فرهنگی عمده در دوران ماست، که در نتیجه ی آن تفکر نقادانه و چالش فردی با مسائل جهان مدرن کاملاً از نظر محو شده اند.

همه ی آنچه گفته شد به معنای آن نیست که جهان فرهنگی کاملاً به قهقرا گراییده به گونه ای که در یک طرف، نو - شرق شناسی ستیزه جو و در یک طرف دیگر یک اعراض گرایی فراگیر قرار گرفته باشد. سال گذشته کنفرانس جهانی ملل متحد در ژوهانسبورگ، با وجود همه ی محدودیت هایی که در آن وجود داشت، گستره ی وسیعی از مسائل را مطرح ساخت که به واقع مورد توجه جهانی قرار داشت. از جمله ی این مسائل ظهور مبارک حوزه ی انتخاباتی جمعی و جهانی و فوریت جدید برای مفهوم "جهان واحد" است که بیشتر مفهومی سطحی شمرده می شد. با این همه باید اذعان کرد که هیچ کس امکان ندارد پیچیدگی فوق العاده ی اتحاد در دنیای جهانی شده را به تمامی درک کند.



پرونده گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

به هر روی مروری بر این دو کتاب، ما را به دیدگاه‌های اندیشوران فلسطینی درباره‌ی حقوق بشر و ضرورت تضمین آن در قلمرو حکومت خودگردان آشنا می‌سازد.

#### پشتوانه‌های حقوق بشر در حکومت خودگردان فلسطینی

به عقیده‌ی پدیدآورندگان کتاب، پدیده‌ی حکومت خودگردان فلسطینی، فرصت‌های تازه‌ای برای طرح مسئله‌ی حقوق بشر در آن خطه و یافتن ضمانت‌های اجرایی مقبول و کارآمد برای آن فراهم کرده است؛ ضمانت‌های اجرایی که با روح عدالت‌طلبی همراه باشد. عینی شدن این روند تنها در سایه اسناد و قوانین مصوب قابل مشاهده است، اسناد و قوانینی که زیربنای زندگی مدنی بوده و از حقوق شهروندان در برابر

مقامات حاکم، حمایت نماید.

نیاید از نظر دور داشت که حاکمیت حکومت خودگردان محدود است و نمی‌توان انتظاراتی را که از حکومت‌های دیگر می‌رود، از آن داشت؛ اما عدم رعایت حقوق بشر در همین حکومت نیز می‌تواند موجب بیم و هراس شده، خاطره‌ای تلخ از دوران حکومت انتقالی در ذهن و دل مردمان باقی گذارد و دولت صهیونیستی هم می‌تواند از این شرایط سوءاستفاده کرده، نموده‌های سلطه‌ی خویش در اراضی اشغالی را حفظ کند و به حضور ارتش و شهرک‌نشینان و جاهت قانونی بخشند.

این واقعیات اقتضا می‌کند حکومت خودگردان، زمینه‌های قانونی و حقوقی ایجاد دموکراسی را - که با تشکیل دولتی دموکراتیک و تضمینات لازم برای رعایت حقوق بشر محقق

می‌گردد - فراهم کند.

به دیگر سخن رسالت اصلی حکومت خودگردان تدوین ساختاری مدنی - سیاسی است که در آن برحقوق بشر تأکید شود و پشتوانه‌های عملی جامعه مدنی را فراهم آورد، جلوه‌های این تلاش در هماهنگی میان کثرت‌گرایی و وفاق ملی جامعه سیاسی فلسطین، و یافتن راه حل‌های عادلانه برای چالش‌های امنیتی در قلمرو حکومت خودگردان باید مشاهده شود.

#### فرهنگ سیاسی فلسطینیان و دموکراسی و

##### حقوق بشر

فرهنگ سیاسی هر ملت، همان ساختار ذهنی سامان یافته از بینش‌ها، ارزش‌ها، پیشینه‌ی تاریخی، اندیشه‌ورزی‌ها و رویکردهای زیربنایی است که با نظام سیاسی حاکم بر